

سلوک قاره‌ای فرهنگ ایران

نکته‌هایی درباره‌ی گسترش مشرقی فرهنگ ایرانی و بررسی کتاب مطالعات هند و ایرانی

• مرضیه سلیمانی

- Indo- Iranian Studies I
- C. Tavadia
- Foster Press (2007), 112 Pages
- ISBN: 1406713171

ایران فرهنگی قصه‌ای درازدامن است: مجموعه‌ای از حوزه‌ی نفوذ و تأثیرگذاری فرهنگ ایرانی به واسطه‌ی زبان، ادبیات، دین، هنر، میراث فرهنگی و عوامل دیگر. در روزگار کهن، ایران تا ماوراءالنهر، شبه‌قاره، جهان عرب، آسیای صغیر، و مناطقی از آفریقا و اروپا بسط داشت و زبان‌های ایرانی در دوره‌های باستان، میانه، و نو، گستره‌ای وسیع را شامل می‌شد. از سوی دیگر ایران، همواره مهد ادیان گوناگون بود و مأمین هنرمندان صاحب نبوغ، شوراآفرین و سرشناس. اصلی‌ترین عوامل گسترش فرهنگ ایرانی و بالطبع شکل‌گیری پدیده‌ای با نام ایران فرهنگی، زبان بود و دین و هنر. در واقع، در اغلب مواقع، ایران صادرکننده‌ی فرهنگ در معنای اعم کلمه بود. دین مانی از طریق ایران به سوریه، دریای سرخ و امپراتوری روم رسید تا اگوستین «قدیس را به مدت نه سال پای‌بند خویش نماید و هنر او از طریق جاده‌ی ابریشم به چین رفت تا بنا بر گفته‌ی ماریو بوسالی - استاد هنر دانشگاه رم - بعداً و در دوران مغول با تغییراتی دوباره به ایران باز گردد و جالب است که اکنون تنها معبد بازمانده‌ی مانویان، در نزدیکی شهر جدید سیوان جو در جنوب چین پابرجاست. معبدی که در قرن سیزدهم و در زمان سلسله‌ی «یوان» ساخته شد و «هواییانو» نام داشت.

در اوایل قرن بیستم، نسخه‌هایی از فارسی دری در چین و ترکستان کشف شد. نامه‌ای به خط عبری و فارسی در نزدیکی ختن، نسخه شعری به زبان فارسی در تورفان، ترجمه‌ی زبور به فارسی میانه و کتیبه‌ای که به خط پهلوی و در حومه‌ی غربی «شیان» به‌دست آمد، همگی حاکی از نفوذ فرهنگ ایرانی در چین است. آن‌چنان که حتی امروز در چین، در شرق شهر «یانگ‌جو» دهکده‌ای هست که پارسیان نام دارد.

اسلام نیز در قرن هشتم میلادی و از ایران به چین رفت. امروزه هنوز هم می‌توان شاهد لوحه‌های فارسی بر سر در برخی مساجد بود. تا همین چند سال پیش، نیت اقامه‌ی نماز به زبان فارسی ادا می‌شد و مسلمانان چین، نمازهای یومیه را با نام ایرانی آن می‌شناختند: نماز خفتن، نماز دیگر و... و جالب این که رهبران آن‌ها آخونگ [آخوند؟] نام داشتند.^۱

ماجرای نفوذ فرهنگ ایرانی و مراودات آن با سایر ملت‌ها از چشم‌تیزبین محققان دور نمانده است. آن‌ها یا کتاب‌ها و مقالات مستقلی

ساسانیان نیز ادامه یافت تا این که در حدود سال ۴۴ هجری قمری، از طریق تنگ خیبر و در زمان مهلب ابوسفره، اسلام وارد هند شد. در این دوره، نفوذ فرهنگ ایرانی در هند آنچنان گسترده و عمیق بود که گاه انسان از غفلتِ ظاهراً عمدی برخی محققان و نادیده گرفتن اهمیت آن‌ها به شگفت می‌آید.

در این دوره صدها نسخه‌ی خطی به زبان فارسی و در مورد آثار هندی پدید آمد. ترجمه و تلخیص آثار هندی به زبان فارسی، تصحیح انتقادی این آثار، و استتساخ پی‌درپی آن‌ها حکایت از عمق این روابط داشت و بدیهی است برای بررسی روابط این دو فرهنگ و مطالعه‌ی سرشت این ارتباط، ضروری است که این آثار مورد توجه قرار گیرند.

جالب آن که در قرون هجده و نوزده - هنگامی که فارسی هنوز وضعیت رفیع خود را به عنوان زبان فرهنگی و دیوانی هند دارا بود - این نوشته‌ها از سوی اعضای فرهیخته‌ی هر دو گروه مورد توجه بسیار واقع می‌شد. اما در عین حال نباید از نظر دور داشت که این مکتوبات، اساساً محصول مشترک «عالمان» مسلمان و «پاندیت»های هندو بود.^۳ و از آن‌جا که عموم مردم هند سانسکریت نمی‌دانستند و به‌ویژه با زبان پیچیده‌ی متون مقدس آشنایی نداشتند، طبیعی است که کتب دینی خود را به زبان فارسی می‌خواندند. دکتر سید عبدالله ثابت کرده است که هندوها نیز در استفاده از زبان فارسی - در سطوح فرهنگی و ادبی - به اندازه‌ی فارسی زبانان مسلمان شایستگی و مهارت داشته‌اند.^۴

فهرست نام کسانی که به این گسترش زبان فارسی و انتقال مفاهیم دینی اسلام به هند یاری رساندند چندان کوتاه نیست. از آن میان، قدیمی‌ترین تلاش از آن **ابوریحان بیرونی** است و اثر معروف او «تحقیق مالهند» در این راه، بیرونی به چنان تبحری دست یافت که دانشمندان هندی برای حل مشکلات خویش به وی رجوع می‌کردند. خود او در این زمینه می‌گوید:

«من از رهگذر بیگانگی و ناآشنایی با نهاده‌های آنان، به نزد منجمین آن قوم مقام تلمیذ می‌داشتم به‌حضرت استاد. ولیکن چون به قلیلی از معارف آنان وقوف یافتیم، پرداختم به آشناگردانی که جماعت با علل و اشاره به برخی از براهین و طرق حقیقی در حساب‌ها. پس به تعجب درمن آویختند و استفادات از مرا درهم ریختن و همی پرسیدند که به چه کسی از هندوان رسیدی و این معارف از او دریافتی. و من مقدار آنان با ایشان باز می‌نمودم و به استنکاف برتری می‌کردم. پس نزدیک شد که مرا به سحر نسبت کنند و به نزد دانایان خویش به زبان خود جز دریابیم نمی‌خواندند و الماء یمحض حتی یعوز الخل - و این است صورت حال.»^۵ علاوه بر بیرونی، **سلطان زین‌العابدین کشمیری** (متوفای ۱۴۷۲ میلادی)، مؤسسه‌ای را به ترجمه‌ی آثار هندی اختصاص داد و **قاضی رکن‌الدین سمرقندی**، «مریت کونده» را به فارسی و عربی ترجمه کرد. اما سهم اصلی در گسترش زبان و ادبیات فارسی و در عین حال، انتقال مفاهیم دینی از آن گورکانیان بود و امیران و بزرگان که از ایران بدانتجا می‌رفتند و پس از کسب ثروت و قدرت، بارگاه و درگاه خود را به روی ادیبان و شاعران و علما

در این باب نگاشتند و یا فصولی از آثار خود را به این مقوله اختصاص دادند. ایران و پاکستان: *داستان یک رابطه‌ی فرهنگی* (احمد نبی خان، ۱۹۷۱)، *مغول‌ها در ایران از چنگیز تا اولجایتو* (جویدیت کولباس، ۲۰۰۶)، *گفت‌وگوی فرهنگ‌ها بین ایران و هند* (آتول کومار سنهیا، ۲۰۰۵)، *جهان ایرانی: شناخت مردم، سیاست و زندگی در ایران، افغانستان و تاجیکستان* (موکش سنهیا، ۲۰۰۵)، *میراث مشترک: رشد تمدن‌ها در ایران و هند* (عرفان حبیب، ۲۰۰۲)، *اسناد ایرانی: تاریخ اجتماعی ایران و توران در قرون ۱۹-۱۵* (کوندو و نوبوآکی، ۲۰۰۳)، برخی از عناوین کتاب‌هایی است که در همین چند سال گذشته انتشار یافته‌اند و شاید بتوان گفت تازه‌ترین آن‌ها یکی تأثیر ایران و هند بر شعر آلمان (آرتور فرانک و ژوزف رمی، ۲۰۰۸) است که در نوع خود هم بی‌نظیر است و هم جذاب و دیگری، تاریخ ایران و فرهنگ‌های آن، تألیف **نیکی کدی** که ظرف چند ماه آینده منتشر خواهد شد.

درخصوص روابط ایران و هند، و تأثیر و نفوذ فرهنگ ایرانی بر شبه قاره سخن بسیار شنیده‌ایم. اما پرسش اینجاست که چه عاملی باعث می‌شود هندی‌ها این چنین از ایرانی‌ها تأثیر بی‌ذیرند؟ چه پیش از اسلام و از روزگاران کهن مهاجرت آریایی‌ها و چه پس از اسلام، در شعر، تصوف، تاریخ، هنر و معماری؟ تحقیق در این حوزه‌ی مناسبات، سهل و ممتنع است. برای ورود بدان دانستن زبان‌های ایرانی و نیز زبان سانسکریت ضروری است. باید بر تاریخ دوره‌های مختلف هر دو کشور اشراف داشت و شناخت عناصر ادبی و هنری هر دو کشور از ابزارهای کار به‌شمار می‌رود. «مطالعات هندو - ایرانی» کتابی است که با بهره‌گیری از همه‌ی دانش‌های لازم و به همین منظور نوشته شده. نویسنده‌ی کتاب، **جی. سی. تاوادیا**، متخصص در پژوهش‌های ایران‌شناسی است که با تسلط بر چند زبان - قدیم و جدید - در حوزه‌ی تمدنی ایران و هند فعالیت می‌کند. از میان دیگر آثار او کتاب‌های زیر حائز اهمیت‌اند:

۱- sayast ne-sayast (هامبورگ ۱۹۳۰)

۲- Die mittel Persische Sprache literatur der zarathustrier (۱۹۵۶)

۳- دین زردشتی در اوستا (۱۹۹۹)

۴- شهرستانی‌های ایرانشهر (لاپزیک ۱۹۲۶)

۵- Zur Pflege des iranischen Schriftmus im Mittelalter, ZDMG (مقاله‌ی منتشره در مجله‌ی انجمن مستشرقان آلمان).

آن‌گونه که در مقدمه‌ی کتاب آمده است، نخستین فصل این کتاب در واقع مقاله‌ای است که نویسنده در اگوست - اکتبر سال ۱۹۴۸، در فصلنامه‌ی *وشیوا* بهاراتی منتشر کرده است و مابقی فصول جملگی برای نخستین بار است که به چاپ می‌رسند.

از روزگاران باستان که بگذریم، در دوره‌ی هخامنشی، قلمرو سلطنت داریوش کبیر تا پنجاب گسترش یافت و حتی در پاره‌ای از جنگ‌های میان ایران و یونان قدیم، لشکریان هندی، بخشی از سپاهیان و ارتشیان شاهان هخامنشی را تشکیل می‌دادند.^۶ این ارتباط در زمان اشکانیان و

اکبرشاه انتقال و ترجمه‌ی مفاهیم هر دو فرهنگ را عاملی برای توقف خصومت‌ها می‌دانست و برای این کار تنها بر علمای دو فرهنگ تکیه داشت و بس

فرهنگ ایران

مثال مؤلف دبستان مذاهب در مورد مقدمه‌ی ابوالفضل علامی (به سال ۹۹۵ هجری) بر مه‌بهاراتا که بنا به دستور اکبرشاه «رزم‌نامه» نام گرفت، می‌گوید: نسبت مقدمه‌ای که ابوالفضل به مانند المثنایی برای این تفسیر نگاشته، همچون نسبت تفسیری است که او بر آیه‌ی الکرسی نوشته است.^۷ در حقیقت می‌توان گفت مطالعات ایرانی در هند و در غرب پیوندی دارند ناگسستنی. کوششی ستودنی در جهت فهم دو حوزه‌ی تفکر و فرهنگ که به دلایل گوناگون مورد غفلت واقع شده و شایان توجه بیشتر است. از همین جاست که فصل سوم کتاب با نام «مطالعات ایرانی و اسلام» در هجده صفحه شکل می‌گیرد. شاید بتوان گفت بخش عمده‌ی پیوند فرهنگی ایران و هند در زمینه‌ی شعر است و تصوف. و چه کسی منکر آن است که شعر و عرفان ایرانی، با ورود اسلام بود که غنا یافت، گسترش پیدا کرد و به اوج رسید. توجه هندی‌ها به شعر پارسی از **ظهيرالدین محمد بابرشاه** (متولد ۹۳۷ هجری) آغاز شد (به گونه‌ای که خود نیز گاه بدین زبان شعر می‌سرود) و با جانشینان او ادامه یافت. **نصرالدین همایون** اصلاً دیوانی به زبان فارسی داشته که بنا به گفته‌ی ابوالفضل علامی نسخه‌ای از آن در کتابخانه اکبر شاه موجود بوده است.^۸ در تاریخ فرشته نیز دو غزل از او ثبت شده است.^۹ اکبر شاه - جانشین همایون - فارسی نیک می‌دانست و با آثار شاعران بزرگی چون مولوی و حافظ آشنایی داشت. اما والاترین فصیلت او در نظر پارسی‌گویان همانا تشویق و ترغیب سخنوران پارسی و بزرگداشت آنان و نواختنشان به مال و نعمت بسیار بود و همین کار ستوده‌ی او بود که مایه‌ی جلب پاسی‌گویان ایران به درگاه وی شد. بدین گونه باید پذیرفت که باروری ادب پارسی که بر اثر تشویق‌های شاهان و شاهزادگان تیموری از عهد **میرزا شاهرخ** و پسرش **میرزا بایسنقر** آغاز شده و در دوران پادشاهی **سلطان حسین بایقرا** در مرکز ادبی و هنری هرات به کمال رسیده بود، با پادشاهی **جلال‌الدین اکبر** از سر گرفته شد و این بار ثروت سرشار پادشاهان و امیران هند و وزیران و سرداران آن‌ها نیروی بیشتری به درخت تناور پارسی و باروری دراز آهنگ آن در هند و ایران بخشید.^{۱۰}

ابوالفضل علامی در آیین اکبری و در ذیل عنوان «قافیه سنجان» نام پنجاه و دو تن از شاعران ایرانی و پارسی‌گوی دربار اکبر را نام می‌برد و این‌ها غیر از ادیبانی هستند که وابستگی مستقیم به اکبر نداشتند، اما

می‌گشودند. از آن میان، به ویژه سلاطین نظامشاهی در احمدنگر (از ۸۹۶ تا ۱۰۰۴ هـ)، عادلشاهی در بیجاپور (از ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ هـ) و قطب‌شاهی در گلکنده (از ۹۱۸ تا ۱۹۰۸ هـ) در نگاهداشت سرایشگران و مؤلفان ایرانی بر دیگران پیشی داشتند. اما آن کسی که اهمیت حیاتی ایجاد این فضا را درک کرد و در ارتقای آن کوشید کسی نبود جز **اکبرشاه**. او انتقال و ترجمه‌ی مفاهیم هر دو فرهنگ را عاملی برای توقف خصومت‌ها می‌دانست و برای این کار تنها بر علمای دو فرهنگ تکیه داشت و بس. مأمورینی که او برای این مهم برگزیده بود، فاقد هرگونه تعصب بودند و فقط به زیبایی ترجمه و کمال تألیف می‌اندیشیدند.

پس از اکبرشاه فرزندان و بازماندگان او، **جهانگیر** و **داراشکوه** در کنار اندیشمندانی مثل **میرفندرسکی** در پیشبرد این نهضت کوشیدند تا آنجا که امروز با یک محدوده‌ی زمانی حدوداً سیصد ساله مواجه‌ایم که حاوی انواع منابع ارزشمند هندی به زبان فارسی است. این‌ها نکاتی است که در فصل اول کتاب با عنوان «مطالعه‌ی تطبیقی هندوایرانی» بدان پرداخته شده. مقایسه‌ی بین مرادوات پیش و پس از اسلام بین این دو فرهنگ و پرشماری وجوه مشترک آن‌ها، ده صفحه‌ی نخستین کتاب را به خود اختصاص داده است.

فصل دوم سی و سه صفحه است و «مطالعات ایرانی در هند و غرب» نام دارد. علی‌رغم پرشماری آثار هندی به زبان فارسی و پدید آمدن حوزه‌ی تاریخی - جغرافیایی پیش گفته، و نیز علی‌رغم اهمیت این محدوده‌ی زمانی و این فعالیت‌های فرهنگی، این دوره به اندازه‌ی کافی شناخته نشده و مورد توجه قرار نگرفته است. جهان غرب در سال ۱۸۱۰ با ترجمه‌های داراشکوه از اوپانیشادها آشنا شد. این آشنایی در واقع دروازه‌ای بود برای فهم اندیشه‌ی هندوها - آن هم به زبان فارسی! اما چرا غربی‌ها - صرف‌نظر از استثناهایی مثل **شولتز** و **دوپرون**^۶ - آن گونه که شایسته‌ی این آثار بوده بدان‌ها توجه نکرده‌اند؟ چرا کم‌تر محقق اسلام‌شناس و یا هندشناس و گاه ایران‌شناسی، این آثار و مثلاً بیست و چهار ترجمه‌ی «رامایانا»، یازده ترجمه‌ی «به‌اگاوات پورانا»، هشت ترجمه‌ی «به‌اگاوات گیتا» و شش ترجمه‌ی «مه‌بهاراتا» را منبع پژوهش خود قرار می‌داد؟ اهمیت این ترجمه‌ها و مقدمه‌های آنان تا بدان پایه است که به‌عنوان



مورد حمایت وی بودند.

در هند گورکانیان، عده‌ای از هندی‌ها اساساً از راه آموزش زبان فارسی روزگار می‌گذراندند. شاعران شیرازی و مشهدی و کاشانی و تبریزی و اصفهانی و همدانی در هند فراوان بودند، برخی خود عزم سفر می‌کردند و دیگران به دعوت پادشاهان آن دیار عازم آن‌جا می‌شدند. حتی برای حافظ هم دعوت‌نامه‌ای ارسال شد، اما او از رفتن امتناع ورزید. از سوی دیگر تصوف اسلامی با زمینه‌های مشترکی که با عرفان هندی داشت، نقطه‌ای تلاقید و فرهنگ شد. اندیشه‌های وحدت وجودی اسلامی، بدیل خود را در اوپانیساده‌ها و وداها یافت. سیر و سلوک با «مارگه» یکی دانسته شد. کشف و شهود در کنار «سامادی» قرار گرفت و فنای فی‌الله به نیروانا تعبیر گردید. تشابهات آن قدر زیاد بود که جای هیچ‌گونه انکاری باقی نمی‌گذارد تا جایی که برخی ادعا کردند تصوف اسلامی برگرفته از عرفان و ترک و تجرید هندی است. نظیر عباراتی مثل انا الحق، حقیقت الحقایق، نورالانوار، کل ماسوی الله باطل و هوالحق در اوپانیساده‌ها پیدا شد و متصوفه جلودار نهضت انتقال فرهنگ شدند. در یکی از تذکره‌های هندی متعلق به قرن ششم آمده است که «برهمنان آن دوران، رفتاری عجیب و بدعت‌آمیز در پی گرفته بودند، ریش می‌گذاشتند، با عصا راه می‌رفتند، فارسی می‌خواندند و مثنوی حفظ می‌کردند.»^{۱۱}

درب رباطها و خانقاه‌ها باز بود. هندوها و مسلمانان می‌آمدند و می‌رفتند و گاه در آن‌جا پناه می‌گرفتند. صوفیان مسلمان، سانسکریت می‌دانستند و عارفان هندی گاه خدای خود را در زئی یک «محمد فقیر» درمی‌آوردند. آثار مهم عرفان هندی مثل «یوگه و سیشتهه»، «وپانیساده‌ها» و «امریته

کونده» به دست کسانی مثل میرفندرسکی، داراشکوه، و محمد غوث گوالیوری ترجمه شد و فرهنگ‌مردان هنرمندی نظیر بیدل دهلوی تمام داستان‌های مه‌ابارته را حفظ کرده بودند.

نقطه‌ی اوج این همدلی‌ها، پیوند شعر و عرفان بود. با ورود مضامین صوفیانه به شعر دلکش فارسی، عامه‌ی هندوان مسحور آن شدند و علاوه بر گسترش اسلام، زبان فارسی و سنن ایرانی نیز در هند ریشه دواند و مستحکم‌تر شد. فهرست اسامی مشایخ صوفی و رباط‌های مستقر در هند چنان زیاد است که این‌جا مجال بازشماری آن‌ها نیست. تنها می‌توان گفت این پیوند عمیق‌تر از آن بود که بتوان انکارش کرد. اما سؤال هم‌چنان باقی بود. سرزمینی با این وسعت جغرفیای و تنوع عقیدتی چگونه مجذوب زبان، فرهنگ و دین ایران شد؟

در فصل چهارم که «راه زرتشتی صلح» نام دارد و ده صفحه است، نویسنده باز گریزی به دین‌های باستانی ایران زده و با بررسی اصول عقاید دین زرتشتی، آن را صلح‌آمیز، دوستدار طبیعت و اهل رواداری دانسته است. تحقیق در خصوص روابط ایران و هند در روزگار زرتشت و مهم‌تر از آن حیات و فعالیت پارسیان هند و اختلاط آن‌ها با مردم و فرهنگ هند از دیگر مباحث این بخش است. نویسنده معتقد است که فعالیت‌های علمی پارسیان هند اکنون از غنای چندانی برخوردار نیست و اغلب آن‌ها به تحصیل در مدارس خاص خویش اکتفا می‌کنند. همین نکته، علی‌رغم آمیزش‌های ناگزیر فرهنگی، استقلال و انزوای آن‌ها را در پی خواهد داشت و شیوه‌های کهن مرابده از میان خواهد رفت. با فصل پنجم، که «برخی نکات پیرامون البیرونی» نام دارد، دوباره به

با ورود مضامین صوفیانه به شعر دلکش فارسی، عامه‌ی هندوان مسحور آن شدند و علاوه برگسترش اسلام، زبان فارسی و سنن ایرانی نیز در هند ریشه دواند و مستحکم‌تر شد

تهذیب ذبیح‌الارکند، خیال‌الکسوفین عندالهند، کیفیه رسوم الهند فی تعلم الحساب، فی راشیکات الهند، فی تحصیل الان من الزمان عندالهند و حدیث صنمی البامیان، تنها چند نمونه از بیست و هفت اثری است که او در این زمینه تألیف و یا از زبان سانسکریت ترجمه کرده است.^{۱۳} و متأسفانه تنها دو یا سه کتاب و یک مقاله از آن برای ما باقی مانده است.

در تحقیق ماللهند که به‌طور کامل به دست ما رسیده است، ما با مجموعه‌ی عظیمی از اطلاعات مواجه‌ایم که اگرچه بیرونی با دقت و امانت به نقل تمامی آن‌ها می‌پردازد، از ذکر نظرات مستقل خویش ابایی ندارد و گاه به بحث‌های تطبیقی پرداخته و عقاید هندوها را با معتقدات دینی سایر ادیان مقایسه می‌کند. فصل‌بندی این کتاب فوق‌العاده است. ساختار کتاب محکم و منسجم منطقی است. آراء مستدل او از اطلاعات شفاهی و شخصی متمایز است. هر جا لازم بوده جدولی و نموداری ارائه شده تا فهم مطلب را آسان‌تر کند. همه‌ی فصول اگرچه با یکدیگر در ارتباطند، به تنهایی از استقلال سبکی و متنی برخوردارند. روش بیرونی - پیش و پس از خود - منحصر به فرد بود و یکتا باقی ماند. و اگرچه در فصل اول (ص ۱۲۲) از ترجمه‌ی فارسی منوچهر صدوقی (سها) اعتراف می‌کند که بر فنون و دانش‌های کثیر هندوها احاطت علمی ندارد، همه‌ی آن چه که در توان داشته، به کار برده تا بر محدودیت‌ها فایق آید.

فصل ششم کتاب، یکی از فصول جذاب آن است با این عنوان مفصل: «برخی توجهات در مورد اصطلاح نامه‌ی سانسکریت - چینی، با ارجاعات خاص به واژه‌های ایرانی در درون آن»، عنوان این فصل به قدر کفایت گویاست: حوزه‌ی نفوذ زبان‌های ایرانی در اصطلاحات چینی و سانسکریت و سفر جادویی واژه‌های فارسی به تاریخ و جغرافیا. از همین جا می‌توان به راز شباهت‌های «شاهنامه» با «ختگ شن پنی» - حماسه‌ی کهن چینیان - پی برد، واژه‌های ایرانی دخیل در ادبیات چینی چنان فراوان بود که در زمان مغول‌ها، چینیان یک لغت‌نامه‌ی فارسی - چینی تألیف کردند. هنوز هم در برخی از مناطق چین، از واژه‌هایی مثل «پرشه» استفاده می‌شود و هنوز رستوران‌ها و درمانگاه‌هایی است که «پارسیان» نام دارد. اما آیا زبان سانسکریت همچون پلی عمل می‌کرده تا فارسی را به چین برساند؟ این سؤالی است که هنوز نیازمند تحقیق است. ما می‌دانیم که این بطوطه -

ابوریحان باز می‌گردیم. همراهی بیرونی با سلطان محمود و ورود او به غزنه، آغازی بود جهت ورود به علوم و معارف هندی. بیرونی برای کسب معرفت از اساتید بزرگ و دانای هندوستان، به شهرهای مختلف شبه قاره سفر کرد و هر علمی را از صاحب آن فرا گرفت. نقطه‌ی اوج بیرونی در دریافت این دانش‌های وسیع، تألیف کتاب «تحقیق ماللهند» بود؛ دایره‌المعارفی غنی درخصوص تمامی وجوه زندگی هندی. اما مطابق فهرستی که خود او در سال ۴۲۷ هجری ارائه کرده و در آن به معرفی آثار خویش پرداخته است، می‌توان به بخش‌هایی از آن نوشتجات و کتب و مقالات دیگر او دست یافت که پیرامون هند بوده‌اند: جوامع‌الموجود لخواطرالهند،



در حوزه‌ی پژوهش‌های شرقی، مطالعات هندو - ایرانی ظاهراً تشکیل‌دهنده‌ی یک گروه مرکب‌اند اما در واقع به‌ندرت با یکدیگر مورد بررسی قرار می‌گیرند

فرهنگ ایران

مورخ سفرنامه - که هم‌روزگار سعدی بوده، به گوش خود شنیده که چینی‌ها اشعاری از سعدی و به‌خصوص غزلی آهنگین از وی را قرائت می‌کردند. آن‌چنان که در اثر تکرار آن‌ها، ابن‌بطوطه آن را به‌خاطر سپرده بود:

آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری

یا کبر منعت می‌کند کز دوستان یادآوری

هرگز نبود اندر خُتن بر صورتی چندین فتن

هرگز نباشد در چمن سروی بدین خوش منظری

صورتگر دیبای چین‌گو صورت رویش ببین

یا صورتی برکش چنین یا توبه کن صورتگری...

پس از این صفحات جالب و خواندنی، واپسین بخش کتاب - فصل هفتم

- به بررسی شعر پهلوی اختصاص یافته است. با ذکر مقدمه‌ای کوتاه

درباره‌ی زبان و ادبیات پهلوی، به دنیای ویس و رامین دعوت می‌شویم.

اگرچه نویسنده در جای جای کتاب به شعر ایرانی و شاعران پارسی‌گوی

توجه کرده است، توجه ویژه او به هفت‌پیکر نظامی، ویس و رامین

فخرالدین اسعد گرگانی، و شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی ستودنی

است. در این‌جا او در کسوت یک ادیب وارد میدان می‌شود و در مبحث

تأثیر زبان عربی بر ادبیات فارسی و نیز تأثیر ادبیات فارسی بر آثار هندی

استادانه به‌گفت‌وگو می‌نشیند.

شایان ذکر است عنوان کتاب، مطالعات هندو - ایرانی ۱، حاکی از آن

است که مجموعه‌های دیگری از این دست در دست پژوهش و چاپ‌اند و

این کتاب نخستین مجلد از یک مجموعه به‌شمار می‌رود. کتاب در ۱۱۲

صفحه و از سوی انتشارات فوسترپرس در مارس ۲۰۰۷ به چاپ رسیده

است و ترجمه‌ی سطور آغازین فصل اول کتاب، پایان بخش این مقال:

در حوزه‌ی پژوهش‌های شرقی، مطالعات هندو - ایرانی ظاهراً

تشکیل‌دهنده‌ی یک گروه مرکب‌اند اما در واقع به‌ندرت با یکدیگر مورد

بررسی قرار می‌گیرند. هر دو حوزه چنان به‌غایت گسترده‌اند که قضاوت

مشترک در مورد آن‌ها غیرممکن است. وانگهی، مرکزیت علاقه از

شاخه‌های مرتبط به شاخه‌های فرعی‌تر و دورتر تغییر مکان داده است.

اما توجه به این نکته ضروری است که نقطه‌نظر تطبیقی نباید به کلی

کنار نهاده شود. باید به‌سوی دیگر این‌دو نگاه کرد، به‌ویژه آن‌گونه که در

روزگاران کهن مورد نظر بود.

این کار - حداقل تا حدودی - در غرب انجام شده است - جایی که

هیچ‌کس نمی‌اندیشد که بدون بهره‌ی کافی از دانش سانسکریت - به‌ویژه

سانسکریت ودایی - می‌توان به سراغ اوستا رفت.

اما این بدان معنا نیست که ما باید خود را تنها به مطالعات زبان‌شناسانه

محدود کنیم یا منحصرأ در یک جاده‌ی یک طرفه باقی بمانیم.

متخصصین در هر دو شاخه‌ی هندشناسی و ایران‌شناسی می‌توانند

سودمندی‌های متقابل داشته باشند و این نه فقط در حوزه‌ی زبان‌شناسی

بلکه در سایر موضوعات مرتبط با ادبیات، دین، فلسفه، و فرهنگ به‌طور

کلی، نیز صادق است.

پی‌نوشت:

۱ - ahung. فرهنگ ادیان جهان، جان آر. هنیلز، ویراستار: ع. پاشایی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم ۱۳۸۶، ص ۲۶۳.

۲ - هند در یک نگاه، دکتر سید محمد رضا جلالی نایینی، نشر شیرازه، تهران ۱۳۷۵، ص ۷.

3 - indumuslim cultural relations, F. Mujtabai, New Delhi 1978, P. 65.

4 - Adabiyat-i-Farsi men hinu'on ka hissa, Delhi, 1942.

۵ - تحقیق مالهند، ترجمه‌ی فارسی منوچهر صدوقی سه‌ها، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۴ و ۱۳.

6 - Apercu d'un Memoire sur La traduction du Mahabharata, Faite l'ordre de l'empereur Akbar, Journal asiatique, VII PP. 110 sq.

و نیز ترجمه‌ی لاتین انکتیل دوپرون از سراکبر، استراسبورگ، ۱۸۰۱؛ و ترجمه‌ی آلمانی میشل فرانتس از روی همین متن لاتین، در سدن ۱۸۸۲.

۷ - نگاه کنید به یادداشت‌های بلاضمن بر آیین اکبری، ویرایش دوم، دهلی ۱۹۶۵، آیین ۷۷.

۸ - آیین اکبری، کلکته ۱۸۷۷، جلد اول، ص ۳۶۸.

۹ - تاریخ فرشته، جلد اول، ص ۴۵۱.

۱۰ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۶۲، جلد پنجم، بخش یکم، صص ۴۵۷-۴۵۶.

11 - Chaitanya - mangala of Jayananda in: Selected Papers, Vol.J. New Delhi, 1972, P. 96.

۱۲ - برای فهرست تفصیلی این آثار رجوع کنید به فصل اول کتاب فاضلان‌هی استاد مجتبابی با نام:

indumuslim cultural relations, New Delhi 1978, P. 65.